

زر بن حبیش اسدی

یکی از افراد خاندان غاضرة بن مالک بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خزیمه و کنیه اش ابومریم است. او از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و عبدالرحمان بن عوف و ابی بن کعب و حدیفة و ابووائل روایت کرده است.

گوید عبدالله بن ادریس، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می گفته است * زر بن حبیش را دیدم که از فرتوتی چانه اش می لرزید. و می گفت از همو شنیدم که می گفت ابی بن کعب می گفته است که شب قدر شب بیست و هفتم ماه رمضان است.

گوید محمد بن عبید طنافسی از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می گفته است * زر بن حبیش را در حالی که یکصد و بیست سال داشت دیدم و چانه و گوشه های لبهایش از سالخوردگی می لرزید.

گوید کس دیگری غیر از محمد بن عبید طنافسی می گفت * زر بن حبیش در یکصد و بیست و دو سالگی در گذشته است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از عاصم، از زر ضمن حدیثی که از حدیفة نقل می کرد ما را خبر داد که * زر می گفته است حدیفة به من گفت: ای أَصْلَعُ - کله طاس.

گوید یحیی بن آدم، از ابوبکر بن عباش، از عاصم ما را خبر داد که می گفته است * زر بن حبیش از همه مردم داناتر به واژگان عربی بود و عبدالله بن مسعود در آن باره از او می پرسید.

گوید یحیی بن آدم، از ابوبکر، از عاصم ما را خبر داد که می گفته است * زر بن حبیش از ابووائل بزرگتر بود و چون با یکدیگر بودند ابووائل در حضور زر هیچ حدیثی نقل نمی کرد. زر دوستدار علی (ع) و ابووائل دوستدار عثمان بود. با یکدیگر همنشینی می کردند و من شنیدم هرگز چیزی را بروز دهند.

گوید عبیدالله بن موسی، از ابو عاصم ثقفی، از عاصم بن ابی النجود ما را خبر داد که می گفته است * بسیار می دیدم که زر بن حبیش در حالی که جامه خود را به گردن خویش گره زده بود می آمد و همراه مردم وارد صف نماز می شد.

گوید فضل بن دکین از قیس بن ربیع، از عاصم بن ابی النجود ما را خبر داد که می گفته

است: * مردی از انصار از کنار زرین حبیش که در حال اذان گفتن بود گذشت و به او گفت: ای ابو مریم! تو را گرامی تر از این می دانستم که اذان بگویی! زر گفت: از این پس تا هنگامی که به خدا ملحق شوی - درگذری - با تو یک کلمه هم سخن نمی گویم. زر محدثی مورد اعتماد و بسیار حدیث بوده است.

عمرو بن شَرَحْبِيل

او همان ابومیسرة همدانی و ادعی است. ابومیسرة از عمرو و علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید ابو عامر عبدالملک بن عمرو عقدی، از شعبه، از ابراهیم بن محمد بن منشر از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * عمرو بن شرحبیل امام مسجد بنی و ادعه بوده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از جابر، از عامر، از خود ابومیسرة ما را خبر داد که می گفته است: * ابن مسعود به من گفت: ای ابومیسرة درباره «الخنس الجوارى الكنس»^۱ چه می گویی! گفتم: من آن را چیزی جز گاو وحشی نمی دانم. گفت: من هم در آن باره چیزی جز آنچه گفتمی نمی دانم.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت از اسرائیل بن یونس شنیدم می گفت: * ابومیسرة هرگاه مقرری خود را دریافت می کرد: چیزی از آن را صدقه می داد و چون پیش خانواده خود می آمد و آن را می شمردند، می دیدند که چیزی از آن کاسته نشده است. ابومیسرة به برادرزادگانش گفت: کاش شما هم چنین کنید. آیا نمی خواهید این کار را انجام دهید؟ گفتند: اگر ما هم بدانیم که چیزی از آن کاسته نمی شود چنان خواهیم کرد. ابومیسرة

۱. آیه پانزدهم سوره هشتاد و یکم، تکویر. آنچه که مفسران نامور در این باره نوشته اند چیز دیگری است. در طبری آمده است سوگند نه مه یاد کنم بدان پنج ستاره، ص ۱۹۹۱ ترجمه، چاپ مرحوم حبیب یغمایی، طوسی در تبیان، ج ۱، ص ۲۸۵ یعنی ستارگان که در روز از دیده ها پوشیده اند، میدی در کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۳۹۱ می نویسد: «به آن ستارگان باز ایستادگان راست رونندگان در خانه های خویش شدندگان»، نظر طبری هم در مجمع البیان همین است، ولی همین روایت ابن مسعود را هم به صورت «و گفته شده است» آورده است.

گفت: من با پروردگار خود چنین شرطی نمی‌کنم.

گوید ابو معاویه ضریر، از گفتهٔ اعمش، از ابو وائل شقیق ما را خبر داد که می‌گفته است * هیچ همدانی را در روش و کردار در نظر خود دوست داشتنی‌تر از عمرو بن شرحبیل - ابو میسره - ندیده‌ام.^۱

فضل بن دکین از شریک، از عاصم، از ابو وائل ما را خبر داد که می‌گفته است * هیچ زن همدانی به فرزندی چون ابو وائل باردار نشده است. او را گفتند: مسروق هم؟ گفت: آری و نه مسروق.

گوید اسحاق بن منصور و حسن بن موسی، هر دو از زهیر، از ابواسحاق، از ابو میسره ما را خبر داد که می‌گفته است * اگر بینم مردی شیر از پستان میشی می‌مکد یا از میشی در دهان خود شیر می‌دوشد^۲ و او را مسخره کنم هر آینه بیم دارم که خود گرفتار شوم و همان‌گونه که او انجام داده است انجام دهم.

گوید فضل بن دکین، از زهیر، از ابواسحاق، ما را خبر داد که می‌گفته است * برای ابو میسره و یاران او - بر تن ایشان - طیلسانهایی دیده است که بندهای دراز دیبا داشته است. حسن بن موسی ما را خبر داد و گفت زهیر از ابواسحاق از ابو میسره ما را حدیث کرد که می‌گفته است * خداوند جز در جای پاکیزه یاد نمی‌شود.

حسن بن موسی و احمد بن عبدالله بن یونس هر دو ما را خبر دادند و گفتند زهیر از ابواسحاق برای ما نقل کرد که * ابو میسره پس از آنکه نماز عید فطر را می‌خواند فطریه‌اش را می‌پرداخت.

حسن بن موسی از زهیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است * ابو میسره برای فطریه خود یک صاع کامل پرداخت می‌کرد و چیزی از آن نمی‌کاست.

گوید حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است * ابو میسره به همسر خود سفارش - وصیت - کرد و گفت: اگر پسر زاییدی او را رهین نام بگذار و اگر دختر آوردی ام‌الرهین نام بگذار. همسرش دختری آورد و او را ام‌الرهین نام گذارد.

گوید قبیصة بن عقیبه ما را خبر داد و گفت سفیان، از ابواسحاق برای ما نقل کرد که

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر ذیل کلمه یشلاخ ترجمه شد.

۲. ابن اثیر در النهایه، ج ۲، ص ۲۳۰ این حدیث را آورده و توضیح داده است که با توجه به آن ترجمه شد.

* به ابومیسره گفته شد چه چیزی تو را به هنگام اقامه معطل می‌کند؟ گفت: یک رکعت نماز می‌گزارم.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت شریک، از عاصم، از ابووائل برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * ابومیسره وصیت کرد و گفت کسی را بر جنازه من فرا بخوانید و همچون آگاه کردن دوره جاهلی مکنید. گور مرا بلند مسازید و یک پشته نی بر لحدم بگذارید که خود دیدم مهاجران این کار را دوست می‌دارند.

گوید فضل بن دُکین، از ابوالاحوص، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابومیسره وصیت کرده است بر لحد او پشته‌یی نی بگذارند، گوید چهار رشته نی را روی یکدیگر نهادند و بر لحد او گذاردند.

گوید حسن بن موسی، از زُهریر، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابومیسره فرمان داد که بر لحد او پشته‌یی نی یا چند رشته نی بگذارند و گفت آسوده خاطرم که وامی بر عهده‌ام نیست و فرزندی بر جای ننهاده‌ام.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از عاصم بن بهدله، از ابووائل ما را خبر داد که: * چون مرگ ابومیسره عمرو بن شرحبیل فرا رسیده گفته است گمان می‌کنم که اینک آماده مرگم و اندوهی جز هول مطلع و بیم رستاخیز ندارم، که نه مالی و نه وامی و نه نان خورهایی که پس از خود نگرانی آنان بر اندیشه‌ام باشد ندارم و چون درگذشتم کسی را از مرگم آگاه مسازید و تندتر حرکت کنید و بر لحدم نی بگذارید که دیدم مهاجران آن کار را دوست می‌دارند و گور مرا بلند مسازید که خود دیدم مهاجران آن را خوش نمی‌دارند.

گوید یحیی بن عباد، از حماد بن سلمه، از عاصم بن بهدله، از ابووائل ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابومیسره عمرو بن شرحبیل گفت: گور مرا مرتفع و دراز مسازید که مهاجران این کار را خوش نمی‌داشتند.

گوید وکیع و فضل بن دکین هر دو، از سفیان، از ابواسحاق ما را خبر دادند که می‌گفته است: * ابومیسره وصیت کرد که شریح قاضی مسلمانان بر او نماز بگذارد.

گوید فضل بن دکین، از یونس، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابومیسره به برادرش ارقم وصیت کرد و گفت: هیچ یک از مردم را برای حضور در مراسم من آگاه مکن. و باید شریح که قاضی و امام مسلمانان است بر من نماز بگذارد. پیکرم را شتابان تر ببرید و بر لحدم جز پشته‌یی نی مگذار.

گوید اسحاق بن منصور و حسن بن موسی هردو، از زُهیر، از ابواسحاق ما را خبر دادند که می‌گفته است: * ابومیسرة به برادر خود ارقم وصیت کرد و گفت: خود را چنان می‌بینم که امشب می‌میرم، و چون شب به صبح رسید جنازه‌ام را بیرون برید و هیچ‌کس را از مرگم آگاه مکنید که کار و شیوه جاهلی است.

گوید حسن بن موسی هم مانند همین حدیث را برای ما نقل کرد و افزود که زهیر از ابواسحاق نقل می‌کرد که می‌گفته است: * علقمه هم به اسود و عمرو بن میمون همین‌گونه گفته و افزوده است که به هنگام مرگ لااله الاالله بر من تلقین کنید.

گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از ابواسحاق، از عمرو بن شرحبیل ما را خبر داد که می‌گفته است: * وصیت کرده است که چون بمیرد کسی را از مرگ او آگاه نکنند و می‌گفته است علقمه هم همین‌گونه وصیت کرده است.

گوید وهب بن جریر هم، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابومیسرة عمرو بن شرحبیل به برادرش وصیت کرده است که کسی را برای شرکت در تشییع جنازه‌اش آگاه مسازد و می‌گفته است علقمه هم همین‌گونه وصیت کرده است.^۱

گوید وکیع بن جراح، از اعمش، از عمارة بن عُمیر، از ابومعمر ما را خبر داد که می‌گفته است: * چون ابومیسرة درگذشت یاران عبدالله بن مسعود گفتند پیاده پشت جنازه ابومیسرة حرکت کنید که او خود دوست می‌داشت پشت جنازه پیاده حرکت کند.

گوید وکیع بن جراح، از مالک بن مغول، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * شریح را دیدم که سواره از پی جنازه ابومیسرة حرکت می‌کند.

گوید وکیع و ابوداود طیالسی، از اسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابوجحیفه را دیدم که پایهٔ تابوت ابومیسرة را بر دوش داشت تا جنازه را بیرون آوردند و سپس شروع به گفتن این جمله کرد که ای ابومیسرة خدایت پیامرزا، و تا کنار گورستان از آن کناره نگرفت.

محمد بن سعد می‌گوید: گفته‌اند ابومیسرة در کوفه به روزگار حکومت عبیدالله بن زیاد بر آن شهر درگذشته است.

۱. این پافشاری تا این اندازه معلوم نیست که پسندیده و منطبق با آداب شرعی باشد. در روایت بعد ملاحظه می‌فرمایید که خود ابومیسرة دوست می‌داشته پشت جنازه‌ها پیاده حرکت کند. لابد با توجه به ثواب سرشاری که در این کار منظور شده است می‌خواسته از آن بی‌بهره نماند.

عبدالرحمان بن ابی لیلی

نام ابولیلی، یسار و نام پدرش بلال بن بلبل بن اُحیحة بن جُلاح بن حریش بن جَحَجَبَا بن کلفة بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اُوس است.

گوید کنیه عبدالرحمان، ابو عیسی بوده است و از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و سهل بن حنیف و خوات بن جُبیر و حدیفة و عبدالله بن زید، و کعب بن عُجرَة و براء بن عازب و ابوذر و ابوالدرداء و ابوسعید خُدَری و قیس بن سعد و زید بن ارقم و نیز از پدر خود روایت کرده است. او می گفته است من یکصد و بیست تن از انصار را که از اصحاب پیامبر بوده اند درک کرده ام.

گوید یزید بن هارون، از شعبه، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است از عبدالرحمان بن ابی لیلی شنیدم که می گفت * محضر یکصد و بیست تن از انصار را که از اصحاب رسول خدا (ص) بودند درک کردم. هرگاه از یکی از ایشان مسأله‌ی پرسیده می شد خوش داشت دیگری پاسخ دهد.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از عطاء بن سائب ما را خبر دادند که می گفته است * در همین مسجد محضر یکصد و بیست تن از انصار را که از اصحاب حضرت ختمی مرتبت بودند درک کردم. هیچ یک از ایشان حدیثی را نقل نمی کرد مگر اینکه دوست می داشت فتوی دادن را برادرش بر عهده بگیرد.

گوید حَفْص بن عُمَر حوضی، از حماد بن زید، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می گفته است، از عبدالرحمان بن ابی لیلی شنیدم می گفت * یکصد و بیست تن از انصار را که از اصحاب پیامبر (ص) بودند درک کردم. هیچ یک از ایشان نبود که چون مسأله‌ی از او پرسند دوست نداشته باشد که فتوی دادن را دوستش عهده دار شود. و آنان در اینجا بر کارها بر یکدیگر چیرگی می جستند.

گوید مالک بن اسماعیل، از اسرائیل، از عبدالاعلی، از عبدالرحمان بن ابی لیلی ما را خبر داد که می گفته است * پیش عمر بن خطاب نشسته بودم. سواری آمد و چنین می پنداشت که ماه را - ظاهراً یعنی ماه شوال - را دیده است. عمر گفت: ای مردم روزه بکشاید و سپس کنار کاسه بزرگ پرآبی رفت و وضو گرفت و بر دو موزه خویش مسح

کشید و نماز مغرب گزارد. آن سوار گفت: من این جا نیامدم مگر اینکه در همین باره از تو بپرسم که آیا به چیزی که دیگری جز تو دیده است می توان عمل کرد؟ گفت: آری کسی که از من بسیار بهتر و از همه امت نکوتر بود یعنی ابوالقاسم رسول خدا (ص) همین گونه که من رفتار کردم رفتار می فرمود. یا آنکه گفت - عمر - رسول خدا چنین عمل می فرمود.

گوید شهاب بن عباد، از سفیان بن عینه، از ابن ابی نجیح، از مجاهد، ما را خبر داد که می گفته است: * عبدالرحمان بن ابی لیلی خانه یی داشت که قرآنهایی در آن بود. قاریان آن جا پیش او می آمدند و کمتر اتفاق می افتاد که بدون خوردن خوراک پراکنده شوند. گوید - ظاهراً یعنی مجاهد - پیش او رفتم قطعه یی زر یا سیم همراه من بود. گفت: ارزش آن را دارد که برای زیور شمشیری به کار رود؟ گفتم: نه. گفت برای آراستن جلد قرآن؟ گفتم: نه. گفت: مناسب است آن را حلقه حلقه کنی، که نگهداشتن آن مکروه است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از همام بن یحیی، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن ابی لیلی چون نماز صبح را می گزارد قرآن را می گشود و تا بر آمدن آفتاب تلاوت می کرد. همام گفته است ثابت هم همین گونه رفتار می کرد. مسلم می گوید، حماد بن سلمه هم آن چنان می کرد.

گوید حجاج بن محمد، از شعبه، از ابوفروة ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن ابی لیلی را دیدم که وضو گرفت برایش دستمالی آوردند کنار انداخت. ^۱ گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از مسلم جُهَنی ما را خبر داد که می گفته است * در روز جمعه به هنگام خطبه خواندن امام جمعه، عبدالرحمان بن ابی لیلی را دیدم که با انگشت خویش به محمد بن سعد اشاره می کرد خاموش باشد. ^۲

گوید ابونصر سهل، از حجاج، از حکم ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن ابی لیلی امام جماعت ما بود و چون سلام می داد اندکی به راست یا به چپ می گردید و گاه پشت سر یاران خود می ایستاد و نماز می گزارد.

گوید محمد بن صلت، از ابو کدینه، از ابوفروة ما را خبر داد که می گفته است

۱. خشک کردن آب وضوء مکروه است و خوش نمی دارند با دستمال خشک کنند.

۲. خطبه نماز جمعه را از نماز می شمرند و نباید در آن میان سخن گفت. بر روی بسیاری از منابر کهن از جمله منبر سابق ایوان بزرگ جنوبی مسجد گوهرشاد مشهد این عبارت نقش بود که «إذا قام الخطيب فلا كلام» چون خطیب برپا خیزد سخن گفتن روا نیست.

* عبدالرحمان بن ابی لیلی به من دستور می داد صفهای جماعت را مستقیم کنم و می گفت: نباید هیچ کس از شما در نمازگاه خویش آب دهان را پیش پای خود بیفکند و اگر ناچار بود آب دهان خود را زیر پای چپ خود بیفکند.

گوید همو با همین اسناد ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن ابی لیلی را دیدم که موهایش را با رنگ زرد خضاب می بندد و چون برای نماز برمی خیزد تابهای موهایش را می گشاید و صاف می کند.

گوید فضل بن دکین، از قیس، از ابوفروة ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن ابی لیلی دارای دو گیسوی تاب دار بود و هرگاه می خواست نماز بخواند تاب آنها را باز و افشان می کرد.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است * بر تن عبدالرحمان بن ابی لیلی روپوشی از خز دیدم و آن را چندان پوشید که پاره شد. سپس آن را باز کرد تا دوباره برای او آن را پشت و رو کنند و به خیاط خود گفت در آن ابریشم به کار مبر و لایه و آسترش را پنبه یا کتان بگذار. او را گفتند: پیش از این هم که آن را می پوشیدی. گفت: آری ولی ساخته و پرداخته دیگری بود.

گوید ابوولید طیالسی، از ابو عوانة، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که عبدالرحمان بن ابی لیلی می گفته است * گفتگو کردن و به یاد آوردن حدیث زنده کردن آن است. گوید عبدالله بن شداد به او می گفت آری همین گونه است خدایت رحمت کناد چه بسیار حدیث را که مرده بود - فراموش شده بود - و تو آن را در سینه من زنده کردی.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از صباح بن یحیی مزینی، از یزید بن ابی زیاد ما را خبر داد که می گفته است خود شنیدم که * ابن ابی لیلی به عبدالله بن عکیم می گفت بیا حدیثها را به یاد بیاوریم و در آن باره گفتگو کنیم که یاد کردن حدیث مایه زنده ماندن آن است.

گوید فضل بن دکین، از اسرئیل، از عبدالاعلی ثعلبی ما را خبر داد که می گفته است * کنیه عبدالرحمان بن ابی لیلی، ابو عیسی بوده است.

وکیع هم از گفته مشعر، از حکم برای ما حدیث کرد که می گفته است * کنیه عبدالرحمان بن ابی لیلی ابو عیسی بوده است.

گوید فضل بن دکین از قیس، از ابو حصین ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که حجاج به کوفه آمد می خواست عبدالرحمان بن ابی لیلی را به قضاوت کوفه بگمارد.

حَوْشِب^۱ به حجاج گفت: اگر می خواهی که علی بن ابی طالب را به قضاوت بگماری این کار را انجام بده.

گوید قبیصة بن عُقبه، از همام بن عبدالله تیمی ما را خبر داد که می گفته است: * خود دیدم که عبدالرحمان بن ابی لیلی را تازیانه زده بودند. بر تن او شلوار تنگ راه راه بود^۲ و حجاج او را زده بود. گوید، حَوْشِب که پدر عَوّام بن حوِشِب است سالار پاسداران حجاج بود.

گوید ابو معاویه ضریر، از اعمش ما را خبر داد که می گفته است: * خود دیدم که حجاج، عبدالرحمان بن ابی لیلی را برپا داشته بود و به او می گفت این دروغگویان علی بن ابی طالب و عبدالله بن زبیر و مختار بن ابوعبید را نفرین و لعنت کن. عبدالرحمان گفت: خدای دروغگویان را لعنت فرماید و سپس، علی بن ابی طالب و عبدالله بن زبیر و مختار بن ابوعبید را به صورت مرفوع تلفظ کرد. اعمش می گوید در این هنگام دانستم که آنان را منظور نداشته است.^۳

گوید ابو معاویه ضریر، از اعمش، از عمرو بن مَرّه ما را خبر داد که: * عبدالرحمان بن ابی لیلی هرگاه می دید اشخاص نام علی (ع) را می برند و بر پوستین او می افتند و از او حدیث نقل نمی کنند، می گفت ما با علی همنشینی کرده ایم و همراهش بوده ایم هرگز ندیده ایم چیزی از آنچه اینان می گویند بگوید. آیا برای علی همین شرف بسنده نیست که پسر عموی رسول خدا و داماد آن حضرت یعنی همسر دخترش و پدر حسن و حسین است و در جنگ بدر و حُدَیبیه شرکت داشته است؟

گوید و همگان در این موضوع اتفاق دارند که عبدالرحمان بن ابی لیلی همراه عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بر حجاج شوریده است و با همراهان او از کوفه بیرون رفته و قیام کرده اند و ابن ابی لیلی در دُجَیل کشته شده است.^۴

۱. عبدالرحمان بن ابی لیلی از دستداران حضرت امیر (ع) بوده است و حوِشِب سالار پاسداران حجاج بوده است و در احادیث بعد این هر دو مطلب آمده است.

۲. ظاهراً جامه زندانیان بوده است.

۳. توجه دارید که اگر منصوب تلفظ می کرد با آنان منطبق بود و با مرفوع تلفظ کردن لعن به آنان بر نمی گردد.

۴. برای آگاهی بیشتر درباره این قیام به ترجمه اخبار الطوال، صص ۶-۳۶۰ مراجعه فرمایید.

عبدالله بن عکیم جهنی

کنیه اش ابومعبد بوده است. از عمر و عثمان و علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. پیری سالخورده بوده و دوران جاهلی را درک کرده است.

گوید یعلی بن عبید، از أجَلَح، از حکم بن عتبه، از عبدالرحمان بن ابی لیلی، از خود عبدالله بن عکیم ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا که درود و سلام حق بر او باد برای ما نوشت که از پوست و پی مردار استفاده مکنید.

گوید وَهَب بن جریر، از شعبه، از حکم، از ابن ابی لیلی، از خود عبدالله بن عکیم ما را خبر داد که می گفته است * در سرزمین قبیله جهینه درحالی که نوجوان بودم نامه حضرت ختمی مرتبت را برای ما خواندند که فرموده بود: از پوست و پی مردار هم استفاده مکنید.

گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از هلال و زان ما را خبر داد که می گفته است شنیدم که عبدالله بن عکیم می گفت * با همین دست خود با عمر به شنوایی و فرمان برداری تا آنجا که توان آن را داشته باشم بیعت کردم.

گوید محمد بن فضیل بن غزوان، از عبدالرحمان بن اسحاق، از عبدالله قرشی، از عبدالرحمان بن ابی لیلی و عبدالله بن عکیم ما را خبر داد که آن دو از علی (ع) نقل می کرده اند که * هرگاه موذن می گفته است اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله، علی می گفته است همانا کسانی که محمد (ص) را تکذیب می کنند انکارکنندگان اند.

گوید فضل بن دکین، از شریک، از هلال، از عبدالله بن عکیم ما را خبر داد که می گفته است * خود شنیدم عبدالله بن مسعود پیش از نقل حدیث سوگند می خورد و می گفت به خدا سوگند هیچ یک از شما نیست مگر آنکه روز رستاخیز خداوند با او به تنهایی خلوت خواهد کرد... و متن حدیث دراز است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از مسلم جهنی ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن ابی لیلی و عبدالله بن عکیم را دیدم که عبدالرحمان دوستدار علی و عبدالله دوستدار عثمان بود. با این حال هنگامی که مادر عبدالرحمان بن ابی لیلی درگذشت عبدالله بن عکیم را برای نمازگزاردن بر پیکر مادر خویش جلو انداخت. عبدالله بن عکیم امام جماعت مسجد جهنی ها در کوفه بود. گوید قبیصة بن عقبه هم، از سفیان بن موسی

جهنی، از گفته عبدالرحمان بن ابی لیلی و عبدالله بن عکیم همینگونه برای ما نقل کرد.
گوید فضل بن دکین، از ابواسرائیل، از حکم ما را خبر داد که می گفته است
* عبدالرحمان بن ابی لیلی، ابن عکیم را که امام جماعت ایشان بود برای نماز گزاردن بر پیکر
مادرش جلو انداخت.

گوید عبدالرحمان بن مهدی، از سفیان، از موسی جهنی، از گفته دختر عبدالله بن
عکیم ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن عکیم دوستدار عثمان بود و ابن ابی لیلی
دوستدار علی بود. با این حال هر دو برادر وار بودند. آن دختر می گوید هرگز نشنیدم که در
آن باره با یکدیگر بحث و بگو و مگویی داشته باشند، جز اینکه شنیدم پدرم به عبدالرحمان
بن ابی لیلی می گوید، اگر سالار تو - علی علیه السلام - درنگ می کرد مردم به سوی او
می آمدند.

گوید ابوقطن عمرو بن هشتم، از مسعودی، از حکم ما را خبر داد که می گفته است
* عبدالله بن عکیم سرکیسه خود را نمی بست و می گفت می شنوم که خدای می فرماید
«جَمَعَ فَأَوْعَى» «گرد کرد و در ظرفی نهاد»^۱.

گوید عبدالله بن ادریس، از محمد بن ابی ایوب، از هلال بن ابی حمید ما را خبر داد
که می گفته است شنیدم * عبدالله عکیم می گفت: پس از عثمان دیگر هرگز در ریختن خون
خلیفه یی یاری نخواهم داد. به او گفته شد ای ابومعبد مگر تو در ریختن خون او یاری
داده ای؟ می گفت: من بر شمردن و یادکردن بدیهای او را یاری دادن بر ریختن خون او
می شمرم.

گوید سفیان بن عینه، از ابوفروة نقل می کرد که می گفته است * من پیکر عبدالله بن
عکیم را شستم. گوید کس دیگری غیر از سفیان گفت که عبدالله بن عکیم به روزگار
حکومت حجاج در کوفه درگذشت.

۱. آیه ۱۸ سوره هفتاد - المعارج -، این آیه در وصف بخل کافران است. ابوالفتوح رازی در تفسیر این آیه همین سخن
عبدالله بن عکیم را آورده است. در چاپ مرحوم شعرایی به صورت عبدالله بن حکیم چاپ شده که لابد اشتباه چاپی
است.

عبدالله بن ابی‌الهدیل

عَنْزِي از قبیلهٔ ربیعہ و کنیہ‌اش ابومغیره بوده است. او از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و عبدالله بن عمر و ابوزرعه بن عمرو بن جریر روایت کرده است. گوید یعلی بن عبید، از أَجْلَح، از ابن ابی‌الهدیل ما را خبر داد که می‌گفته است: * ماه رمضان پیش عمر نشسته بودم. کامل مردی را که مست بود آوردند. عمر به او گفت: ای وای بر تو با آنکه کودکان ما روزه دارند باده‌گساری؟ و او را هشتاد تازیانه زد.

گوید محمد بن فضیل بن عزوان هم، از ضرار بن مَرَّة، از عبدالله بن ابی‌الهدیل همین حدیث را برای ما نقل کرد که گفته است مستی را پیش عمر آوردند.

گوید محمد بن عبدالله بن نُمَیر، از یحیی بن آدم، از اشجعی، از سفیان، از ابی‌سنان، از عبدالله بن ابی‌الهدیل ما را خبر داد که از عمر شنیده که می‌گفته است: * بارها و مرکبها جز برای رفتن به بیت‌العتیق - مکه - نباید بسته و آماده شود.

گوید شعیب بن حرب، از شعبه، از حکم، از عبدالله بن ابی‌الهدیل نقل می‌کرد که می‌گفته است: * مردم کوفه نوشته‌یی محتوی مسائلی به من دادند که در آن باره از ابن عباس پرسم، و سپس در همه آن موارد پاسخ از من پرسیده شد. عبدالله بن ابی‌الهدیل را حدیثهایی است.

حارثة بن مضرَب عَنَدِي

از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و عمار و ابوموسی اشعری و فرات بن حیان عَجَلِي و ولید بن عقبه روایت کرده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از یونس بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * حارثة را دیدم که موهای خود را با ورس^۱ و زعفران خضاب بسته بود.

۱. نام فارسی این گیاه اسپرک است که با آن چیزها را به رنگ زرد رنگ می‌کرده‌اند. به برهان قاطع، ج ۱، چاپ مرحوم دکتر محمد معین، ص ۱۱۸ مراجعه فرمایید.

عبدالله بن سلمة

جملی از قبيلة مراد بوده است. او از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و سعد بن ابی وقاص و عمار بن یاسر و سلمان حدیث کرده است.

گوید اسحاق بن منصور، از زهیر، از ابواسحاق، از ابوالعالیه ما را خبر داد که * همان عبدالله بن سلمه است.^۱

گوید سلیمان پدر داود طیالسی، از شعبه، از عمرو بن مره ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن سلمه سالخورده شده بود با آن حال حدیث نقل می کرد. پاره‌یی را می شناختیم و پاره‌یی را نمی شناختیم.

مره بن شراحیل همدانی

او همان مره خیر و مره طبیب است که از عمر و علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید یزید بن هارون، از حجاج بن ارطاة، از عمرو بن مره، از مره همدانی ما را خبر داد که می گفته است شنیدم * عمر بن خطاب می گوید به خدا سوگند زکات را چنان برای شما بازگردانم که به هر یک از مردان شما صدشتر برسد. او محدثی ثقه بوده است.

عبید بن نضیلة خزاعی

کنیه اش ابو معاویه است. او از عمر و عبدالله بن مسعود و از علی درباره میراث روایت کرده است.

یحیی بن آدم از حسن بن صالح نقل می کند که می گفته است * یحیی بن وثاب بر عبید بن نضیلة خوانده است و عبید بر علقمه خوانده است و علقمه بر عبدالله بن مسعود، چه قرائتی صحیح تر از این ممکن است.

۱. گرچه این روایات ناقص به نظر می رسد ولی ظاهراً مقصود آن است که کنیه عبدالله بن سلمه، ابوالعالیه بوده است.

- دیگری جز یحیی بن آدم گفته است: * عبید بن نضیله نخست بر عبدالله بن مسعود خوانده و پس از آن بر علقمه خوانده است.
گفته اند عبید بن نضیله در کوفه به روزگار حکومت بشر بن مروان بر آن شهر در گذشته است.^۱

۱. به گفته زامباور در معجم الاسرات الحاكمة، ص ۶۸، بشر بن مروان از سال هفتاد و یک تا هفتاد و چهار والی کوفه بوده است.

بقیه طبقه نخست محدثان کوفه کسانی از این طبقه که از عمر بن خطاب و عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند و از علی بن ابی طالب روایت نکرده‌اند

عمرو بن میمون اودی^۱

یعنی اُود بن صععب بن سعدالعشیره که از شاخه‌های قبیله مذحج بوده‌اند. عمرو بن میمون از عمر و عبدالله بن مسعود روایت می‌کند. او به روزگار زندگی حضرت ختمی مرتبت در یمن از معاذ هم حدیث شنیده است. همچنین از ابو مسعود انصاری و عبدالله بن عمرو و سلمان بن ربیع و ربیع بن خثیم هم روایت کرده است.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که ضمن نقل روایتی از عمرو بن میمون گفته است که * کنیه عمرو، ابو عبدالله بوده است.

محمد بن عمر واقدی گوید * عمرو بن میمون به سال هفتاد و چهار یا هفتاد و پنج در آغاز حکومت عبدالملک بن مروان درگذشته است.

گوید قبیصة بن عقبه، از یونس بن ابی اسحاق، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفت * هرگاه عمرو بن میمون وارد مسجد و دیده می‌شد خدا فرایاد می‌آمد.

معرو بن سُوید اسدی

یکی از افراد خاندان سعد بن حارث بن ثعلبة بن دودان بن اسد است که از عمرو عبدالله بن مسعود و ابوذر روایت کرده است.

۱. برای آگاهی بیشتر از فرزندان اُود به ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، چاپ عبدالسلام محمد هارون، دارالمعارف، مصر، ۱۳۹۱ ق، ص ۴۱۸ مراجعه فرمایید.

گوید ابونعیم می گفت * معرور بن سوید به یکصد و بیست سالگی رسیده است. عبدالرحمان بن مهدی از شعبه، از واصل نقل می کرد که می گفته است معرور بن سوید به ما می گفت * ای برادرزادگان! از من بیاموزید. او محدثی پرحديث بوده است.

هَمَام بن حارث نخعی

از عمر و عبدالله بن مسعود و ابومسعود انصاری و ابوالدرداء و عدی بن حاتم و جریر بن عبدالله و عایشه روایت کرده و در کوفه به روزگار فرمانروایی حجاج درگذشته است. محمد بن فضیل از حصین، از ابراهیم، از هَمَام ما را خبر داد که همواره می گفته است * پروردگارا مرا به خوابی اندک شفا و آرامش بخش و شب زنده داری مرا در فرمانبرداری خود قرار بده. گوید که هَمَام چنان بود که فقط درحالی که نشسته بود اندکی می خوابید. گوید فضل بین دکین، از حفص، از حجاج ما را خبر داد که می گفته است کسی برای من نقل کرد که * هَمَام را در مسجد محله خودشان در حال اعتکاف دیده است.

حارث بن اَزْمَع

ابن ابی بُثینه بن عبدالله بن مر بن مالک بن حرب بن حارث بن سعد بن عبدالله بن وادعة از قبیله همدان است. او همان حارث اَعْرَج - لَنَگ - است. او و برادرش شداد بن ازمع در کوفه محترم و شریف بوده اند. حارث بن ازمع از عمر و عبدالله بن مسعود و عمرو عاص حدیث شنیده و مردی کم حدیث بوده است، و در سالهای پایانی حکومت معاویه بن ابی سفیان در کوفه درگذشته است و در آن هنگام نعمان بن بشیر انصاری والی کوفه بوده است.^۱

۱. حکومت نعمان بن بشیر بر کوفه از سال ۵۹ تا سال ۶۰ و به گفته زرکلی در الاعلام فقط نه ماه بوده است. به معجم الانساب، ص ۶۷ و الاعلام، ج ۹، ص ۴ مراجعه فرمایید.

اَسْوَد بن هلال محاربی

یعنی محارب بن خَصْفَة بن قیس بن عیلان بن مُضَرّ. او از عمر و عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل روایت کرده است.

گوید سعید بن منصور، از شریک بن عبدالله، از اشعث بن سُلَیم، از گفته خود اسود ما را خبر داد که می گفته است: * به روزگار خلافت عمر بن خطاب از سرزمین خود کوچ کردم و همراه شتران خود به مدینه آمدم. چون به مسجد در آمدم دیدم عمر بن خطاب برای مردم سخنرانی می کند و می گوید: ای مردم به حج بروید و با خود قربانی ببرید - قربانی کنید - که خداوند قربانی را دوست می دارد. گوید: چون از مسجد بیرون آمدم دیدم لگام هریک از شتران مرا مردی به دست گرفته و آنها را از من خریدند و سودی سرشار بردم.

گوید فضل بن دکین، از مسعر، از ابوصخر ما را خبر داد که * بر تن اسود بن هلال طیلسانی آراسته به دیبای دراز بود. اسود بن هلال به روزگار حجاج پس از جنگ دیرجماجم در گذشته است.

سُلَیم بن حَنْظَلَه بَکری

او از عمر و عبدالله بن مسعود و اَبی بن کعب روایت کرده است.

نعمان بن حُمَید بَکری

او از عمر و عبدالله بن مسعود و نیز از سلمان روایت کرده است.

او می گوید: همراه دایی خود در مدائن پیش سلمان رفتم. سلمان با او دست داد و من سلمان را دارای زلف و کاکل دیدم.^۱

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک ما را خبر داد که ضمن روایتی که از

۱. کلمه متن «مَقْضُص» است و با توجه به توضیح ابن اثیر در النهایه ترجمه شد. به جلد چهارم، صفحه ۷۱ آن کتاب مراجعه فرمایید.

نعمان بن حمید نقل می کرده گفته است * کنیه نعمان بن حمید، ابو قدامة بوده است.

عبدالله بن عتبة بن مسعود هذلی

همپیمان خاندان زهرة بن کلاب است. او از عمر بن خطاب و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

یزید بن هارون از هشام بن حسان، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است * پیش عبدالله بن عتبه بوده ام و او قاضی مردم کوفه بود.

گوید فضل بن دکین، از قیس، از ابو حصین ما را خبر داد که می گفته است * برتن عبدالله بن عتبه جامه خز دیدم.

ابونعیم گوید: عبدالله بن عتبه محدثی مورد اعتماد و برای مصعب بن زبیر عهده دار قضاوت بود.

ابوعطیه وادعی

از قبیله همدان است. نامش مالک و نام پدرش عامر است که همان ابو حمره همدانی است. ابوعطیه از عمرو عبدالله بن مسعود روایت کرده است. محدثی مورد اعتماد است و او را حدیثهایی است و در کوفه به روزگار حکومت مصعب بن زبیر در گذشته است.

عامر بن مطر شیبانی

از عمر و عبدالله و حدیفه روایت کرده و مردی کم حدیث است.

عبدالله بن خلیفه طایی

از عمر و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از عبدالله بن خلیفه ما را خبر

دادند که عمر و عبدالله بن مسعود هر دو می‌گفته‌اند * هنگام نماز عصر - پس از نماز ظهر - فاصله‌یی است که سواره دو فرسنگ و پیاده یک فرسنگ را پیماید.
گوید ابوقطن، از شعبه، از ابواسحاق، از عبدالله بن خلیفه نقل می‌کرد که می‌گفته است * بند کفش عمر پاره و جدا شد و عمر انالله و انالیه راجعون گفتم. و من گفتم: ای امیر مؤمنان! - ظاهراً یعنی چه جای گفتن این کلمه است.

عبدالرحمان بن یزید

ابن قیس بن عبدالله بن مالک بن علقمة بن سلامان بن کهل بن بکر بن عوف بن نخع از قبیله مذحج است. او برادر اسود بن قیس است.^۱ از عمر و عبدالله بن مسعود روایت کرده است. گوید محمد بن عبید، از اسماعیل بن ابی خالد، از محمد بن عبدالرحمان، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عمر رفتیم و می‌خواستیم درباره مسح کشیدن بر کفش از او پرسیم. او برخاست نخست ادرار کرد و سپس وضو گرفت و بر کفشهایش مسح کشید. گفتیم: فقط برای پرسیدن از مسح کشیدن بر کفش پیش تو آمده‌ایم. گفت: من هم برای شما این کار را انجام دادم!!

گوید عبدالرحمان بن محمد محاربی، از حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالرحمان بن یزید ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بسته است.
گوید حفص بن غیاث، از حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که می‌گفته است * خودم عبدالرحمان بن یزید را دیدم که در شب کلاههای دراز شامی - درحالی که آن را بر سر دارد - سجده می‌کند.

گوید ابومعاویه ضریر و یعلی بن عبید هر دو، از اعمش، از مسلم ما را خبر دادند که می‌گفته است * بر سر عبدالرحمان بن یزید عمامه‌یی دیدم که بسیار بزرگ پیچیده شده بود. یعلی در دنباله همین حدیث می‌گوید: او را دیدم که بر همان لایه‌های عمامه‌اش سجده می‌کرد. و ابومعاویه در حدیث خود افزوده است که عمامه‌اش میان پیشانی او و زمین حائل بود.^۲

۱. عبدالرحمان برادرزاده اسود است زیرا پدرش یزید بن قیس برادر اسود است.

۲. می‌باید که اصرار بر این است که سجده بر غیر زمین رواست و حال آنکه ضمن شرح حال تنی چند از همین بزرگان اهل

گوید و کعب و فضل بن دکین هردو، از مالک بن مغول، از ابو صخره ما را خبر دادند که می‌گفته است * بر سر عبدالرحمان بن یزید عمامه سیاهی دیدم. گوید: آنان گفتند که کنیه عبدالرحمان بن یزید ابوبکر بوده و به روزگار ولایت حجاج بر کوفه پیش از جنگ دیرجماجم در کوفه درگذشته است. او محدثی مورد اعتماد است و او را حدیثهایی است.

کسانی از این طبقه که از عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب که خدای ایشان را رحمت کند و از ایشان خوشنودباد روایت کرده‌اند

عباس بن ربیعة نخعی

او از قبیله مَذَجِج است. از عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب روایت کرده است. او محدثی مورد اعتماد و او را اندکی حدیث است.

کُلیب بن شهاب

جرمی از قبیله قضاة و پدر عاصم بن کُلیب است. او از عمر و علی روایت کرده و محدثی مورد اعتماد و پرحدیث است.

محمد بن سعد می‌گوید: مشایخ را دیدم که حدیث او را پسندیده می‌شمرند و با آن دلیل و برهان می‌آورند.

زَید بن صُوحان

ابن حُجر بن حارث بن هجرس بن صَبْرَة بن حِدرجان بن عِساس بن لیث بن حداد بن ظالم بن

→

سنت کوفه در جلد پیش ملاحظه می‌شود که به هنگام سوار شدن بر قایق و کشتی خشت خامی با خود برمی‌داشته‌اند که بر آن سجده کنند.

ذُهَل بن عجل بن عمرو بن ودیعه بن افسی بن عبدالقیس بن افسی بن دُعَمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه بن نزار. زید برادر پدر و مادری صَعَصعه است.

گوید یعلی بن عبید، از أَجَلَح، از عُبَید بن لاحق ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) همراه یاران در سفر بود. مردی از آنان پیاده شد و رجز خواند و شتران را به جلو راند. پس از او مرد دیگری چنان کرد. آن‌گاه حضرت ختمی مرتبت خواست با آنان هماهنگی فرماید پیاده شد و شروع به گفتن این سخنان فرمود که جُنْدَب و چه نیکو جندی و زید بهترین کسی است که دستش بریده می‌شود و سپس سوار مرکب خود شد. یارانش به آن حضرت نزدیک شدند و گفتند: ای رسول خدا! امشب از شما شنیدیم که می‌گویی جُنْدَب و چه نیکو جندی و زید بهترین کسی است که دستش بریده می‌شود. منظور چیست؟ فرمود: میان این امت دو مرد هستند، یکی از ایشان ضربتی می‌زند که میان حق و باطل را مشخص می‌سازد و دیگری دستش در راه خدا بریده می‌شود و سپس خداوند بقیهٔ پیکرش را از پی دستش روانه می‌دارد.^۱

یعلی می‌گفت که أَجَلَح گفت: * اما جندب، جادوگر را در حضور ولید بن عقبه کشت. اما زید دستش به روز جنگ جلولا جدا شد و خود به روز جنگ جمل کشته شد.

گوید یعلی بن عبید، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که: * زید بن صوحان در حال نقل حدیث بود. عربی بیابان‌نشین به او گفت: سخن تو مرا خوش می‌آید و به شگفت می‌آورد و دست تو مرا به بدگمانی وامی‌دارد. زید گفت: آیا آن را دست چپ من می‌بینی؟ گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم و نمی‌فهمم که راست را جدا کرده‌اند یا چپ را. زید گفت: خدای راست می‌فرماید که «اعراب بر کفر و نفاق پایدارترند و سزاوارتر بر اینکه اندازه آنچه را خداوند بر پیامبرش فرو فرستاده است ندانند».^۲

گوید: اعمش یاد آور شده است که دست زید در جنگ نهانده جدا شده است. گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه از ابوالتیاح، از عبدالله بن ابوالهدیل ما را خبر داد که می‌گفته است: * نمایندگان مردم کوفه که زید بن صوحان هم همراهشان بود پیش عمر

۱. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن اثیر در اشغال الغایه و ابن حجر در الاصابه این حدیث را در شرح حال جناب زید بن صوحان آورده‌اند و اندک تفاوت لفظی دارد و مناسب است خوانندگان گرامی برای آگاهی بیشتر به آنجا مراجعه فرمایند.

۲. بخشی از آیه ۹۸ سوره نهم - توبه. این داستان را ابوالفتح رازی ذیل همین آیه با لطافت بیشتری آورده است، که اعرابی می‌پنداشته آن را به سبب دزدی بریده‌اند.

آمدند. در همان هنگام مردی از شامیان پیش عمر آمد و استمداد کرد. عمر گفت: ای مردم کوفه شما گنجینه مسلمانان هستید اگر بصریان از شما یاری بخواهند یاریشان می‌دهید و اگر شامیان یاری بخواهند ایشان را یاری می‌رسانید و عمر شروع به زین نهادن بر مرکب زید کرد و به کوفیان گفت: ای مردم کوفه نسبت به زید اینگونه رفتار کنید و گرنه شما را عذاب خواهم داد.

گوید شهاب بن عباد عبدی، از محمد بن فضیل بن غزوان، از آجلح، از ابن ابوالهذیل ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمر بن خطاب زید بن صوحان را فرا خواند و خود او را بر زین سوار کرد همان‌گونه که شما نسبت به فرمانروایان خود انجام می‌دهید و سپس به مردم نگرست و گفت: نسبت به زید بن صوحان و یارانش چنین کنید.

گوید ابوولید هشام طیالسی و یعقوب ابن اسحاق خضرمی هردو، از ابو عوانه، از سماک، از نعمان پدر قدامه ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه لشکری به فرماندهی سلمان فارسی بوده است و زید بن صوحان پیشنهادی ایشان را برعهده داشته است که سلمان او را بر این کار فرمان داده بوده است.

یحیی بن عباد، از شعبه، از سماک بن حرب، از ملحان بن ثروان ما را خبر داد که می‌گفته است: * روز جمعه سلمان فارسی به زید بن صوحان می‌گفته است قوم خویش را موعظه کن.

گوید حجاج بن نصیر، از عقبه بن عبدالله رفاعی، از حمید بن هلال ما را خبر داد که می‌گفته است: * زید بن صوحان برخاست و خطاب به عثمان بن عفان گفت: ای امیر مؤمنان! از راه راست منحرف شدی امت تو نیز منحرف شدند. راست شو تا امت تو راست شوند. و این سخن را سه بار تکرار کرد. عثمان گفت: آیا تو خود شنوا و فرمان‌برداری؟ زید گفت: آری. عثمان گفت: به شام برو. گوید: زید بن صوحان هماندم بیرون آمد و همسر خویش را طلاق داد و به همان‌جا رفت که عثمان فرمانش داده بود. ایشان فرمان‌برداری را بر خود واجب و آن را حق می‌دانستند.

گوید شهاب بن عباد، از عبدالوهاب ثقفی، از ایوب، از غیلان بن جریر ما را خبر داد که می‌گفته است: * زید بن صوحان در جنگ جمل سخت زخمی شد. تنی چند از یارانش پیش او رفتند و گفتند: ای ابو سلمان تو را به بهشت مرده‌باد. گفت: این سخن را که می‌گویید بر انجام آن توانا هستید یا ممکن است دوزخ باشد و شما ندانید. ما با این قوم در سرزمین آنان

جنگ کردیم و امیر ایشان را کشتیم. ای کاش آن گاه که بر ما ستم شد شکیبایی می کردیم. گوید یزید بن هارون، از عوام بن حوشب، از ابو معشر، ما را خبر داد که می گفته است: یکی از افراد قبیله یی که زید بن صوحان پس از بر زمین افتادن در آوردگاه با یاری آنان از زمین برداشته شده و به صورت زخمی میان ایشان برده شده بود و همان جا در گذشته بود مرا گفت که به او گفتیم: ای ابو عایشه تو را مژده باد. گفت: این سخن را که می گوید بر انجام آن تواناید. ما در سرزمین آنان رفتیم و امیر ایشان را کشتیم و عثمان خود روبه راه بود. ای کاش آن گاه که گرفتار شدیم صبر می کردیم. سپس گفت: جامه ام را بر من استوار کنید که با من در پیشگاه خدا دآوری می شود و گونه ام را بر خاک بگذارید و از کنار گورم شتابان پراکنده شوید.^۱

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از مخول، از عیزار بن حرث، از زید بن صوحان ما را خبر داد که گفته است: * خون از پیکرم مشوید و چیزی از جامه ها جز کفشهایم را بیرون میاورید و به خاکم بسپارید، به خاک سپردنی که من مردی هستم که با من ستیز خواهد شد و به روز رستخیز با من احتجاج می شود.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از مصعب پدر مثنی ما را خبر داد که: * زید بن صوحان به آنان دستور داده است که او را با همان جامه خون آلود به خاک بسپارند. شهاب بن عباد، از سفیان بن عیینة، از عمار دهنی ما را خبر داد که می گفته است: * زید بن صوحان گفت: من و برادرم را در یک گور به خاک سپارید و هیچ خونی را از پیکر ما مشوید که ما در پیشگاه خداوند دآوری می بریم.

شهاب بن عباد در پی سخن خود گفت که سیحان پسر صوحان هم در جنگ جمل کشته شد و هموست که با برادرش زید بن صوحان در یک گور به خاک سپرده شد. گوید شهاب بن عباد، از محمد بن عبدالله کرمانی، از علی بن هاشم، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * زید بن صوحان وصیت کرد که مصحف او را همراهش به خاک

۱. این گونه روایات نمی تواند با روایت آغاز شرح حال زید که حضرت ختمی مرتبت بدان گونه فرموده اند و روایت دیگری که ابن حجر عسقلانی از گفته علی علیه السلام آورده است که فرمود از حضرت ختمی مرتبت شنیدم می فرماید هر کس می خواهد به مردی بنگرد که یکی از اعضای پیکرش پیش از خودش به بهشت وارد می شود به زید بن صوحان بنگرد سنجیده شود. به الاصابه، ج ۱، ص ۵۸۳، ذیل شماره ۲۹۹۷ مراجعه شود.

بسپرنند. زید محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.^۱

عبدالله بن شداد

ابن الهاد لیشی. از عمر و علی روایت کرده است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن شداد برادر مادری دختر حمزة بن عبدالمطلب بوده است.

گوید هشام بن محمد بن سائب می گوید * مادر عبدالله بن شداد بن الهاد، سلمی دختر عُمَیس خثعمی و خواهر اسماء دختر عمیس است. سلمی همسر حمزة بن عبدالمطلب بود و برای او دختری به نام عمارة آورد و چون حمزة بن عبدالمطلب در جنگ احد شهید شد. شداد بن الهاد، سلمی را به همسری برگزید و سلمی برای او عبدالله را آورد. عبدالله بن شداد از یاران علی (ع) بوده و گاهی از عمر هم روایت کرده است.

گوید سفیان بن عیینة، از اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص ما را خبر داد که می گفته است از عبدالله بن شداد شنیده که می گفته است * با عمر نماز می گزاردم و با آنکه در صفهای آخر بودم و او سوره یوسف را می خواند هنگامی که به این آیه رسید که می فرماید «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»^۲ صدای گریستن و عقده به گلو گرفتن او را شنیدم. گوید محمد بن عمر واقدی و جز او گفته اند که * عبدالله بن شداد همراه دیگر قاریان برضد حجاج بن یوسف قیام کرد و این به روزگار قیام عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بود و عبدالله بن شداد در جنگ دُجَیل^۳ کشته شد. عبدالله محدثی مورد اعتماد و پر حدیث و فقیه و دارای گرایش شیعی بود.

۱. برای آگاهی بیشتر از مقام شامخ جناب زید بن صوحان در منابع کهن به شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، چاپ دانشکده الهیات مشهد، ۱۳۴۸ ش ص ۶۸ مراجعه فرمایید که ببینید زید در آوردگاه شهید شده است و حضرت امیر علیه السلام چگونه برای او طلب آموزش و رحمت فرموده اند و نیز به جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۴۲ مراجعه شود.
 ۲. جز این نیست که اندوه و درد خویش را به پیشگاه خدا شکوه می برم، بخشی از آیه ۸۶، سوره یوسف.
 ۳. به گفته طبری کشته شدن عبدالله به سال ۸۳ بوده است. به تاریخ، ج ۶، چاپ محمدابوالفضل ابراهیم، ص ۳۸۲ مراجعه شود.

ربعی بن حراش

ابن جحش بن عمرو بن عبدالله بن بجاد بن عبد بن مالک بن غالب بن قطیعة بن عبس بن بغیض بن ریث بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان بن مُضَرّ.

گوید هشام بن محمد بن سائب کلبی، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است * پیامبر (ص) برای حراش بن جحش نامه‌یی گسیل فرمود و او آن را درید و پاره کرد.^۱ گوید: ربعی بن حراش از عمر و علی و خرشة بن حُرّ روایت کرده است.

گوید حجاج^۲ می‌گفت * از شعبه پرسیدم آیا ربعی بن حراش، علی (ع) را دیده و درک کرده است؟ گفت: آری که از خود علی حدیث نقل کرده و نگفته است شنیده‌ام.

گوید: ربعی بن حراش به روزگار حکومت حجاج بن یوسف پس از جنگ جماجم درگذشته است و از او نسلی باقی نمانده است و نسل برادرش مسعود بن حراش باقی مانده است. مسعود هم گاهی از عمر بن خطاب روایت کرده است. برادر دیگرشان ربیع بن حراش است که پس از مرگ خود سخن گفته است.

و ابونعیم فضل بن دکین می‌گوید: ربعی به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشته است. او محدثی مورد اعتماد بوده است و حدیثهای پسندیده‌یی دارد و به‌سال یکصد و یک درگذشته است.

عبایة بن ربعی اسدی

از عمر و علی بن ابی طالب (ع) روایت کرده و محدثی کم‌حدیث بوده است، رحمت و برکات خدا بر او باد.

۱. ذهبی هم از این موضوع یاد کرده است و متن نامه نقل نشده است.

۲. منظور حجاج بن ارطاد محدث و فقیه نامور قرن دوم است، با حجاج بن یوسف ثقفی اشتباه نشود.